

# امید

سیروس بینا

به فرزندان برومند جنبش دانشگاه

و آغاز من، نبوده هیچ  
در انعقاد تصادف تولد من .  
من در آلت خاک سرشتم،  
من در سرشت خاک عجینم . -  
و با نگاه یقین به ساعت امروز  
می شتابی تو، این چنین  
به ساحت فردا ...

ژوئن ۲۰۰۱

تو خود که از تبار عشقی و شوری  
چوب «قطار فقه» را \*  
همواره در عبور «کلام بکر» شاعر محبوب  
خورده ای!  
و تو خود کنون که ملاک مهربانی خاکی  
با صمیمیت آن کس که سرود:  
- «آب را گل نکنید»<sup>+</sup>

چه سخنها داری  
- چه سخنها دارم -  
«آب را گل نکنیم!»  
آب خود نیز به خون می نگرد؛  
آب را گل نکنیم!  
چشمه روشن خون را چه کنیم؟  
و تو می شکوفی  
در باوری که در جبین زمان موج می زند  
و فریاد می زنی:  
«نفرین بر اعتدال کلامی  
که نشکند، به موسم فریاد!»  
و اعلام می کنی:  
«پایان من  
به قطع ریشه من نیست

من ایستاده ام  
در اصابت رگبار زندگی  
گل چهره در فلق،  
من ایستاده ام  
و در هر پگاه  
سر می زنم چو شعله امید از طرب  
و در هر پسین  
پا می کشم به دشت جاری خورشید در شفق .  
تو ایستاده ای  
خونین و خرم و خجسته و خندان  
بر شانه های خمیده دوران  
در توالی تیربار لحن امرانه: «آتش!»

و ما همچنان  
در شکوه شکوفیدن  
از پذیرش پایان  
سر باز می زنیم .

من می دَوم چو خشم  
در سیل سرد خوابهای زمستانی  
تو می دوی چو شوق  
در شعله نگاه شقایق تا بستان  
و بیچک رونده امید  
پوشانده جانب دیوار مرگ را  
در جوار حافظه مشبک ایام .

\* «من قطاری دیدم، روشنایی می برد / من قطاری  
دیدم، فقه می برد و چه سنگین می رفت»، صدای پای آب،  
سهراب سپهری .

<sup>+</sup> شعر آب، سهراب سپهری